

در آستانه قرن تازه با ابولهور نیشکری طبقه کارگر در ایران

مصطفی اسدپور

در دوازدهمین روز اعتصاب کارگران نیشکر هفت تپه کشمکش میان طبقه کارگر و طبقه حاکم بیش از پیش حدت می‌یابد. ابعاد و دامنه این کشمکش بسیار فراتر از چهارچوب شرکت نیشکر هفت تپه در محل است. مهمتر از آن، هیچ ربط مستقیمی میان این خواستها و اعتراض و مطالبات کارگران از یک طرف نمایش دادگاه جاری در تهران و محاکمه مدیر عامل هفت تپه از طرف دیگر وجود ندارد. اعتصاب و سرنوشت آن را باید از آوار توهمات، فریب کاری و خود فریبی ناشی از دادگاه جاری بیرون کشید، تا تازه بتوان پیروزی و یا شکست کارگران هفت تپه را در دستور قرار داد. در هفت تپه دو اعتصاب به موازات یکدیگر در جریان است، از یک طرف اعتصاب کارگران، که دست از کار کشیده و عملاً کارخانه را به اشغال خود در آورده اند. از طرف دیگر، صاحبان و مسئولین کارخانه، در اعتصاب دوم از پرداخت دستمزدها سر باز زده و دستمزد کارگران را به گرو گرفته‌اند. نیشکر هفت تپه کارخانه بزرگی است و با سوابق کشمکش‌های بزرگ و یک سندیکا در راس آن جای مهمی را در نقشه تقابل طبقاتی در ایران بخود اختصاص می‌دهد. موقعیت و صف آرای جاری در محوطه هفت تپه بسیار ویژه و منحصر بفرد است، گره گاه‌های تعیین کننده ای در خود آگاهی و آرایش مبارزاتی طبقه کارگر را به جلوی صحنه می‌راند. ... صفحه ۳

زن در عفونته به نام جمهوری اسلامی

مظفر محمدی صفحه ۶

دلان کلیه در راس مجلس مصطفی اسدپور صفحه ۵

طبقه کارگر و برده داران افسار گسیخته

اطلاعیه حزب حکمتیست (خط رسمی) صفحه ۷

انکار جنایت

اطلاعیه دفتر کردستان حزب حکمتیست (خط رسمی) صفحه ۲

صدای هفت تپه فراتر از کارگران آن است

اطلاعیه حزب حکمتیست (خط رسمی) صفحه ۸

پیچ آخر دستمزدها و کله‌های وزیر کار ناقلاً!

مصطفی اسدپور صفحه ۳

حزب کمونیست کارگری - حکمتیست (خط رسمی)

HEKMATIST.COM

۳۱۳ هفتگی

۲۵ ژوئن ۲۰۲۰ - ۵ تیر ۱۳۹۹
پنجشنبه‌ها منتشر میشود



پژاک رسماً دروغ می‌گوید!

محمد فتاحی صفحه ۴

شکاف در صفوف هیولاهای

فواد عبداللهی

«به پناهگاهت برگرد!» - واکنش خانم «جنی دورکان» شهردار سیاتل به تهدیدات ترامپ است.

اما پیش از واکنش ایشان، این کیفرخواست میلیون‌ها مردم به تنگ‌آمده از فقر و محرومیت و نژادپرستی و تبعیض در آمریکا بود که ترامپ و کاخ سفید، حزب جمهوری‌خواه و کل هیئت حاکمه آمریکا را نشانه گرفت! جنبش و تحرکی که به بهانه قتل فجیع «فلوید» در سراسر آمریکا و بلافاصله تبعات آن، اروپا را به غلیان در آورد. ظرف کمتر از چند روز همه طرفداران نظام، مسئولین آن در پارلمان‌ها و وزارتخانه‌ها و ارتش و پلیس و کل دستگاه مخوف سرکوب را وادار به خریدن در پناهگاه‌هایشان کرد.

پایین افسار بالا را کشید و اولین بارقه‌های این تحول را باید در تغییر توازن قوا و تحمیل شرایط جدید به ساختار حاکمیت در آمریکا جستجو کرد. حزب جمهوری‌خواه دو نصف شده است؛ شهردار سیاتل جسارت یافته است که به ساخت مقدس قدرتمندترین فرد جهان بورژوازی بنازد، فرماندهان «مجهزترین زرادخانه نظامی جهان» از اوامر پرزیدنت سرپیچی می‌کنند، اولین کارزار انتخاباتی ترامپ در ایالت اوکلاهما به مناسک اختتامیه زمام حکمرانی‌اش شبیه می‌شود، تلاش بالایی‌ها در جهت «تطبیق» خود با شرایط جدید دیدنی می‌شود. کمپین جمهوری‌خواهان تحت عنوان «پروژه لینکلن» با شعار «دوباره ترامپ؛ هرگز!» اعلام موجودیت می‌کند؛ «میت رامنی» حتی پا را فراتر گذاشت و در اعتراضات ضدنژادپرستی که دولت ترامپ را هدف قرار داده است، شرکت می‌کند؛ از «جورج بوش» و «کالین پاول» تا «جورج کونوی»، «ریک ویلسون»، «جان ویور» و «لیزا مورکوسکی» ناگهان همه «دوستان مردم» می‌شوند!!

این میزان اختلاف در میان جمهوری‌خواهان آمریکا بر سر حمایت و یا مخالفت با رئیس‌جمهوری حاکم در این کشور از این حزب، اگر نگوییم بی‌سابقه، اما بسیار کم‌سابقه است.

در این میان، پریبراه نیست اگر گفته باشیم که مضحک‌ترین تحلیل از روند اوضاع کنونی در آمریکا را در صفوف بخشی از شخصیت‌های کندذهن سیاسی از جمله در میان اپوزیسیون راست ایرانی طرفدار ترامپ مشاهده می‌کنید. نزد اینها اوضاع کمافی سابق در آمریکا آغاز دور دیگری از روند مبارزه انتخاباتی و درون خانوادگی بین دو حزب و چند ایالت است. درست همانگونه که تصور می‌کنند تحولات در ایران نیز نهایتاً دعوا و کارزار بین این و آن جناح بورژوازی، یا اختلاف میان اصلاح‌طلبان و اصول‌گرایان است. ... صفحه ۲

آزادی برابری حکومت کارگری

شکاف در صفوف هیولاه...

«به پناهگاهت برگرد»، عقب‌نشینی و شیفت بالا در مقابل جنبش «می‌توانم نفس بکشم» در اعماق جامعه آمریکا است. جهت‌گیری شهردار سیاتل و انشقاق در صفوف جمهوری خواهان، بلاواسطه محصول جدید فشار پایین در جامعه آمریکا است و این تازه آغاز تولید محصولات جدیدی است که توسط محرومان به حاکمان تحمیل می‌شود.

اکنون هزیمت ترامپ و راست افراطی در جامعه آمریکا، موضوع داغ صاحب نظران و رسانه‌های اصلی جهان در چند ماهه مانده به انتخابات ریاست جمهوری در این کشور شده است؛ اما این هزیمت تنها اتفاقی در سطح جابجایی ترامپ و تعویضش با یک مهره «میان‌رو» از میان حزب جمهوری خواه یا حزب دمکرات نخواهد بود؛ این هزیمت حتی قرار نیست موقعیت مستاصل دمکرات‌ها را در کوتاه‌مدت دستی بکشد. باید به عروج و افول ترامپ در مقیاس به مراتب اجتماعی‌تر و دینامیسم طبقاتی تحولاتی که امروز این شکست و عقب‌نشینی را به کل هیئت حاکمه آمریکا تاکنون تحمیل کرده است، نگاه کرد. باید دید که چه شرایطی و چه محرکی باعث شده است که از شهردار سیاتل تا فرماندهان ارتش و هاردکورهای حزب جمهوری خواه یکی پس از دیگری پشت رئیس جمهور را خالی می‌کنند. باید دید که اینبار، اوضاع به نفع کدام جنبش برقص درآمده است.

علائم شکاف در دیوار «بازار» و بن‌بست نظام «دمکراسی پارلمانی» زمانی آشکارتر شد که ترامپ در روز ۹ نوامبر ۲۰۱۶، رئیس جمهور «منتخب» آمریکا شد. همان زمان «تحلیلگران»، رسانه‌های غربی و حتی سران دول حاکم در اروپا و آمریکا روی این نکته اشتراک نظر داشتند که دوران اعتماد به دمکراسی پارلمانی و ساختارهای کاپیتالیستی حاکم در جوامع غربی، نزد توده وسیع مردم بسر رسیده است. مردمی که بیش از یک دهه است بار بحران اقتصادی سرمایه داری تحت عنوان ریاضت اقتصادی را بدوش می‌کشند و بعد از گذشت سه دهه از فروپاشی دیوار برلین، وعده وعیدهای دروغین رفاهی و معیشتی را بیش از این از احزاب رسمی بورژوازی در غرب نمی‌خرند.

در غیاب کمونیسم و بر مت عبور توده‌های میلیونی مردم عاصی و سردرگم از احزاب و ساختارهای سنتی حاکمیت بورژوازی در جوامع غربی، ترامپ و راست افراطی تحت نام «تقابل با ساختار»، میداندار شد. ترامپ‌یسم بعنوان آلترناتیوی خارج از قاعده و بستر احزاب اصلی بورژوازی، به جامعه فروخته شد تا موج ساختارشکنانه‌ای را که تفسیر رادیکال و حق‌طلبانه مردم از مطالبات‌شان براه انداخته بود در هم بشکند؛ همه حتی سخنگویان بورژوازی به این مسئله اذعان داشتند که انتخاب ترامپ تنها یک معنی سیاسی داشت و آن فروپاشی آخرین خشت‌های دیوار اعتماد به الگوها و سیاست احزاب سنتی در کنگره‌ها، پارلمان‌ها و دولت‌های «خودی» بود. هیئت حاکمه آمریکا هرچند با بی‌میلی اما گزینه بهتری از ترامپ برای ساکت کردن توده مردمی که از دو حزب اصلی حاکم عبور کرده اند، در آستین خود نداشت؛ این تنها ترامپ بود که با ضرب پول و سرمایه کارتل‌ها، دستگاه کلیسا و تحمیق، در لباس یک «ضد ساختارگرا» می‌توانست با دامن زدن به عرق ناسیونالیستی، شوینیسم ضد زن، و تبلیغات جنگ سردی علیه سوسیالیسم در میان روستاییان ناآگاه و مستاصل سفیدپوست ملقب به Redneck‌ها، انتخاب شود و اوضاع داخلی آمریکا را هرچند کوتاه مدت اما بطور نسبی مهار کند.

عروج ترامپ و راست افراطی در صحنه سیاست آمریکا و جهان، نه آغاز یک روند اصلاح یا برگشت به الگوهای امتحان پس‌داده نظام سرمایه‌داری، بلکه ته کشیدن و از نفس افتادن متاخرترین الگوی حاکمیت آن یعنی «دمکراسی

پارلمانی»، بویژه در دو سوی اقیانوس آتلانتیک را بار دیگر برجسته کرد؛ برزخی که ریگان و تاجر تحت نام جهان «آزاد» بازار، سوت آغاز آن را زدند و ترامپ نقطه پایان کنیدیگی آن را رقم زد. ظاهراً هیچ‌یک از مدعوین عربده‌جوی مراسم پرشکوه افتتاح عصر دمکراسی و بازار آزاد در سه دهه قبل، رغبت زیادی به شرکت در مراسم اختتامیه آن ندارند.

گلدمن ساکس در گزارشی که اخیراً منتشر کرده است، نرخ بیکاری در آمریکای پسا - کرونا را ۲۵٪ محاسبه کرده است که در تاریخ فقط قابل مقایسه با رکود بزرگ دهه ۳۰ است. همین الان ۴۰ میلیون نفر برای گرفتن بیمه بیکاری در ثروتمندترین کشور جهان اقدام کرده‌اند. پس بلحاظ تاریخی یکی از بدترین نرخ‌های بیکاری را مردم آمریکا تجربه می‌کنند. بدتر اینکه سرعت کاهش اشتغال و افزایش بیکاری با بحران اقتصادی سال ۱۹۳۰ و بحران اقتصاد سال ۲۰۰۸ قابل مقایسه نیست. بیشتر اقتصاددانان مطرح بر این باور اند که نرخ بیکاری در یکسال آینده در آمریکا دو رقمی باقی خواهد ماند و بستر اصلی برای ادامه اعتراضات را فراهم می‌کند. آمریکا هیچگاه تجربه سرعت سقوط به این شکل را در دوران معاصر نداشته و این پتانسیل عمیق‌ترین تحولات طبقاتی در جامعه را در بطن خود دارد.

همان جنبش ساختارشکنانه‌ای که توسط ترامپ برای مدتی کمتر از چهار سال مهار شده بود، هم اکنون دوباره و به بهانه قتل «فلوید» شعله کشیده است؛ دینامیسم تحولات اجتماعی را که امکان نه در بالا بلکه باید در پایین جستجو کرد. تا هم اکنون این سمیه پر زور جنبش ساختارشکنانه است که صفوف حزب جمهوری خواه را دو شقه کرده است؛ زوری که ناچارشان کرده است افسار ترامپ را از بالا بکشند؛ ترامپی که مردم آمریکا پایبندش کشیده باشند محال است در صفوف حاکمیت در بالا خریداری پیدا کند؛ این شرایط بویژه برای جامعه ای که با ۱۲۰ هزار قربانی کرونا و بی مسئولیتی مطلق دولت در مقابل مردم دست و پنجه نرم می‌کند، گرزخرانی ترامپ و راست افراطی در سیاست آمریکا را تاکنون متوقف کرده است. درست همانگونه که ویروس کرونا و قتل «فلوید»، آخرین توهومات در ته ذهن انسان معاصر به خوشبختی و رفاه در نظام سرمایه داری، بویژه در غرب و در دل جهان صنعتی را زدود، افول ترامپ نیز به همان میزان، دروازه تغییرات ریشه‌ای و عمیق از پایین را گشوده است. معلوم شد که کانون ماکرو و اصلی بحران‌های سرمایه‌داری در خود غرب ریشه دارند و باید در خود غرب پاسخ بگیرند؛ هر تغییر و تحولی در این جغرافیا، بلاواسطه چهره ژئوپلیتیک جهان را تحت الشعاع خود قرار می‌دهد. اوضاع امروز از نظر عینی به نفع جنبش سوسیالیستی طبقه کارگر در غرب به رقص درآمده است. دنیای کهنه مرده است و تحرك سیاسی توده‌های میلیونی محرومان در میدان است؛ تندیس هیولاهای یکی پس از دیگری بزیر کشیده می‌شوند؛ کمونیسم کارگری بیش از همیشه شانس چفت شدن به جنبش سوسیالیستی طبقه کارگر را دارد. مارکس و لنین، اقبال بازگشت به قرن بیست و یکم را دارند.

حکمتیست را بخوانید!

حکمتیست را توزیع و پخش کنید!

حکمتیست را بدست کارگران برسائید!

انکار جنایت!

اطلاعیه دفتر کردستان حزب حکمتیست (خط رسمی)

با اتهام قاچاق انسان و کالا، کولبران و کارگران مرزی را تهدید کرده است. مردم کردستان شاهدند و بر این باورند که ترور و اخاذی این باند فاشیست و ضد مردم، بدون همکاری با نیروهای نظامی و سپاه جمهوری اسلامی انجام نمی‌شود. برای مردم کردستان، پژاک نه یک جریان سیاسی، بلکه یک باند و گروه مسلح چند نفره در مرزهای کردستان مزاحم اسایش و امنیت جان و مال زحمتکشان و سرگردنه بگیر است.

سکوت هر جریان اپوزیسیونی در کردستان در مقابل جنایات پژاک به خاطر هم خونی و یا هر گونه مصلحت کریه فرقه ای، برای مردم کردستان معنادار و مهر تاییدی بر جرایم اشکار و اخاذی این باند است. انکار و زمان و فرصت خریدن پژاک برای فراموش شدن جنایاتش، بیهوده است. مردم کردستان و همه آزادیخواهان و انساندوستان، خواستار معرفی قاتلان سوران و سامان هستند. مردم زحمتکش می‌خواهند دست این باند از محل‌های کار و زندگی شان کوتاه شود.

دفتر کردستان حزب حکمتیست - خط رسمی

۳۰ خرداد ۱۹۹۹ (۱۹ ژوئن ۲۰۲۰)

پژاک، ترور سوران اختر ساکن روستای «رووار» اورامانات را تکذیب کرده و در مورد به رگبار بستن سامان دانشور ساکن «گویزه کوره» مریوان عضو سابق خود، سکوت کرده است. دلیل انکار قتل سوران تحت فشار نفرت افکار عمومی مردم کردستان و بویژه منطقه اورامانات مریوان و تومار اعتراضی نیروهای چپ و آزادیخواه علیه ترور و باجگیری پژاک است. وگرنه این ترور را هم همانند دیگر جنایات خود از جمله ترور سامان پرده پوشی می‌کرد. اما هیچ انسان شرافتمند و آزادیخواهی در کردستان سربچی پژاک از پذیرش جنایت، ترور و باجگیری را نمی‌پذیرد. پژاک که‌ماکان مسوولیت این جرایم و اخاذی از مردم را بر عهده دارد. پژاک برای فرار از محکومیت خود در مقابل مردم کردستان این روزها پشت سر هم فرمان امری صادر می‌کند. از جمله بعنوان مرزبان جمهوری اسلامی

تصویرها گمراه کننده است، تا جائیکه اخبار از زبان کارگران نیز از واقعیت فاصله میگیرند.

وقتی کارگران باید به نیروی خود باور کنند!

با گذشت هر روز تصویر یک اعتصاب قدرتمند جای خود را با تظاهرات و اجتماعات بی نتیجه توده کارگر عاصی، گرسنه و بلاتکلیف عوض میکند. این مطلقا با حقیقت بیگانه است. جایی که حقیقت برو دارد، به گواه شواهد بسیار کارگران هفت تپه بیش از آنکه گرسنه باشند، در راه اعتصابشان بر گرسنگی چیره شده اند؛ به یاری هم عواقب دستمزدهای پرداخت نشده را تخفیف داده اند، کارگران هفت تپه انواع توطئه و تفرقه را خنثی کرده اند... تشخیص این واقعیت نمیتواند دشوار باشد که در هفت تپه از بزرگترین اعتصابات تاریخ جنبش کارگری پس از اعتصابات صنعت نفت در جریان است. این اعتصاب در دل دشوارترین شرایط و محاصره اقتصادی کارگران، بشدت سازمان یافته است. خط تولید در کارخانه متوقف است. و مهمتر اینکه، در طی دو هفته حالت انتظار و دوقاقتو، بورژوازی به تماشا ایستاده و ناخن میجوید. تماشایی است که چگونه جمهوری اسلامی و بورژوازی ایران در موضع دفاعی و خفت آمیز بدون ابتکار عمل ایستاده تا شاید مرور زمان به داد آنها برسد.

بلاتکلیفی موجود، واقعی است اما تا آنجا که به کارگران مربوط میشود، هر گونه ارجاع آن به دادگاه مربوطه در تهران بی جا و گمراه کننده است. دخالت و اتوریته و اعتبار کارگری بخوبی با افشا فساد نهادینه تا مغز استخوان طبقه حاکمه در خدمت موقعیت طبقاتی کارگران کار خود را کرده است. وقت آن است کارگران هفت تپه برای دستمزد و حقوق خود به اتاق فرمان اعتصاب بازگردند. نفوذ، موقعیت، دایره مانور، دستور جلسات این اتاق فرمان زمین تا آسمان متحول شده است. کوچکترین اثر از انتظار عدالت و اعاده دستمزدها توسط رئیسی از اسدببگی با واقعیت ابولهول نیشکری طبقه کارگر ایران خوانایی ندارد. حتی در قالب خود بخودی و شوخی نمیتواند قابل چشم پوشی باشد.

وقتی نفس ها در سینه حبس میشود

با اعتصاب هفت تپه در تیرماه سال ۱۳۹۹ طبقه کارگر ایران وارد قرن تازه میشوند. نمیتواند اتفاقی و از سر تصادف باشد که نیشکریها با نمایش فشرده نقاط قوت دهها سال از تجربه مبارزاتی، پیشتاز طبقه کارگر در مقابل گره گاهی به عمق یک قرن قرار بگیرند. اعتصابات هفت تپه پس لرزه های تعرض اسلامی سرمایه در تاریخ سیاه سرکوب آنرا به گور سپرد؛ و خیال توقف ندارد. هیچ چیز نمیتواند موقعیت خطیر کارگران اعتصابی نیشکر را کم رنگ جلوه دهد. هیچ چیز نباید قدرت نهفته در اعتصاب جاری را پنهان سازد. همه، امروز و فردا، تیر سال ۱۳۹۹، را با نفس های حبس شده در سینه در مقابل این سوال بیاد خواهند آورد که: «چگونه بخش های طبقه کارگر به یاری یکدیگر شتافتند؟». گره گاه مقابل اعتصابیون نیشکر دیروز در مقابل هیکو، امروز در مقابل معادن کرمان و آقده، و فردا در مقابل خودروسازها از یک جنس هستند. همه نفس ها در مقابل جواب نیشکریها در پاسخ به این سوال در سینه ها حبس است که: «تکلیف کارگران با خصوصی سازیها و واحدهای ورشکسته چیست؟»

همه میدانند، تک تک اعضای شجره کارگری آن جامعه میدانند که سرنوشت نیشکریها مستقیما سرنوشت خود آنها نیز هست؛ میدانند که پیروزی در گرو دخالت مستقیم آنهاست؛ میدانند که اجتماع هر روزه نیشکریها نه برای رساندن درد و نیاز خود به گوش مسئولان، بلکه در انتظار همدردی و همبستگی برادران و خواهران طبقه خود در تمام پهنه جامعه است.

جا دارد و باید اتاق فرمان اعتصاب هفت تپه رو به طبقه کارگر و کل جامعه باز بشود. جا دارد این اعتصاب رو به طبقه خود، رو به واحدهای کارگری بزرگ، رو به احزاب، رو به شهرها و دانشجویان به حرف بیاید. نیشکر و اعتصاب آنها باید جلو بیافتد و راه نشان بدهد، تجربه کند، حتی اگر دچار اشتباه بشود.

پیچ آخر دستمزدها و کلک های وزیر کار ناقلا!

مصطفی اسدپور

مصوبه اصلاحیه دستمزدهای سال ۱۳۹۹ با امضا وزیر کار در طول هفته منتشر شد. غیر از دشمنی با کارگر هر گونه انتظار دیگری از بورژوازی ایران و حکومت اسلامی آن بیجا و بیمورد است. اما کماکان با شش ماه لغت و لعاب «موازن قانون کار»، اظهارات کشیمنی کارگر دوستانه، با دو ماه آفتابه لولهننگ نمایندگی کارگر در مذاکرات شورای عالی کار؛ این مصوبه مایه سرشکستگی است. بحث بر سر دستمزد و معاش میلیونها نفر است و اعداد، مستقیما در وانفسای حاکم در تجسم نان سر سفره، تکه لباس بر تن و یا یک قرص تسکین هر چند موقت دردی از دردها، بلافاصله رنگ خون بخود میگیرد؛ و گرنه میتوانست دستمایه شرح تفرج آقای وزیر آب زیر کاه شهری در کلاه برداری نوکرهای زبان بسته دهاتی، فصلی از «کلیله و دمنه» خلوت بورژوازی ایران را تشکیل دهد. «حیف» که این وزیر کار و مصوبه اش را یک خروار از گزبه های آدمخوار و دره عمیقی از پاسدار و شلاق و زندان، از دسترس «قدرتانی» کارگر موضوع شمول قانون دستمزد در امان نگه داشته است!

مصوبه اصلاحی وزیر کار شامل دو مورد معین است. در مورد اول ۷۵ هزار تومان از پایه سنواتی کم و به ازای آن پنج درصد به پایه حقوق اضافه گردید. و در مورد بعد حق مسکن کارگران از صد هزار به سیصد هزار تومان افزایش یافت. در همان نگاه اول میتوان دریافت که مورد اول یک بازی سخیف با اعداد و نتیجه عملی آن عدم افزایش دستمزدهای واقعی است. و مورد دوم کارگر را به مصوبه هر ساله دولت و مصلحت های بودجه ای آن حواله میدهد. عجاتنا با فس و فس «مصوبه بازی» چهار ماه اول حق مسکن کارگران بدلیل عطف به ماسبق مالیده است. شاید لازم به گوشزد باشد که روحانی در دو سال اول ریاست جمهوری خود از پرداخت حق مسکن طفره رفت. با احتساب نسبه حق مسکن در بهترین حالت سیزده درصد به دستمزدها اضافه شده است که حتی کمتر از همان پانزده درصد مد نظر دولت از شروع تشریفات تعیین دستمزدها است. با محاسبه تورم پنجاه درصد خود بانک مرکزی دستمزدها رسما سی درصد کاهش یافته است؛ با احتساب خط فقر پنج میلیونی مرکز پژوهش مجلس، رقم دستمزدها معنای مخارج پنج روز یک خانواده کارگری است. این محاسبات گرانی افسار گسیخته و فاجعه کرونا و موج بیکاریها را شامل نمیشود. یک جو شرافت و کوچکترین اثر از وجدان میبایست مانع انتشار و صدور مصوبه میبود. چرا مردم را بحال خود نمیگذارند؟ در مملکت سگ صاحب خود را نمیشناسد، سگ و صاحب آن هر دو با هم دمار از روزگار کارگر در میاورند، چه نیازی هست که وزیر کار هم شخصا جلوی معرکه، باد اصلاحیه را به غیغ بیاندازد؟

وزیر کار بخوبی میداند که ۹۵ درصد کارگران ایران مشمول بخش مهمی از مفاد دستمزد حداقل، از حق مسکن تا سنوات نشده و کل اصلاحیه ایشان پوچ است. ضرورت اصلاحیه ایشان صدور ابطال رسمی قانون کار است: سال سال جهش اقتصادی است خون و حرمت و دستمزد کارگر حلال اعلام شده است؛ کار کشیدن از کارگر اصل است و پرداخت دستمزد و حفظ جان و حرمت او بستگی به صرفه دارد! به این ترتیب ابتدا سه ماه از سال تحت پرچم «مصوبه دستمزد»، چند ماه هم زیر پرچم دخول دیوان عالی اداری صرف تثبیت بی حقوقی کارگر گردید، تا تازه نوبت اصلاحیه وزیر کار برسد تا زیر ابروی آن را بردارد... و در متی سال جنگ دائمی کارگر با کارفرما برای گرفت همان دستمزد ناچیز جریان میباید... تعرض دائمی و بی امان؛ این سناریوی گرگهای وحشی بورژوازی در ایران است. گرسنگی و سرکوب قرار است در ترکیب با بی شرافتی گستاخانه و طلبکارانه حق طلبی کارگری را منکوب کند. دستمزدها با همه حقانیت روزمره و همگانی، با همه قدرت وحدت و بسیج آن، جایی که هر عضو خانواده طبقاتی کارگری در دفاع از دستمزد سنگ تمام بگذارد، از هر منفذ برای گرفت یقه گانگستهای بورژوا را بگیرد، جایی که بیرون کشیدن هر قران از گلوی کارفرما و کاربردست دولتی یک تکلیف طبقاتی غیر قابل گذشت تعبیر گردد، یک جنبش توده ای طبقاتی دستمزد ورق را بر میگرداند.

مجمع عمومی نماینده مستقیم کارگران

پژاک رسماً دروغ میگوید!

محمد فتاحی

m.fatahi@gmail.com



همه میدانند که روز ۱۲ خرداد گذشته، گروهی از تفنگ چی های پژاک (شاخه ایرانی پ ک ک)، یک جوان اهل روستای روروار مریوان، به نام «سوران اختر ثمر» را که حاضر به پرداخت باج بیشتر به آنها نبود را به شکل فجیعی ترور کردند. این دومین ترور این جنایتکاران در طول یک سال در منطقه مریوان است. قربانی ترور اولی جوان دیگری بود به نام سامان دانشور. جرم سامان هم، ترک صفوف این سازمان و ادامه زندگی با خانواده اش بود.

به دنبال ترور دوم، پژاک، در بخشی از یک اطلاعیه، ضمن تکذیب عملیات تروریستی خود در دوازدهم خرداد، چنین ادعا کرده است که: «ما به عنوان نیرویی دارای پرنسیب و دیسیپلین نظامی از عملیات های خود صیانت میکنیم و به عنوان گریلاهای جنبش آزادیخواهی تمام عملیات ها و فعالیت های خود را به اطلاع افکار عمومی میرسانیم»

ادعای پژاک دروغ محض است. پرنسیب پژاک از پرنسیب حزب مادر بیشتر نیست که حاضر نیستند لیست ترور معلمین و کدخداهای روستاهای کردستان ترکیه به اتهام رابطه با دولت را اعلام کنند؟

اگر پ ک ک لیست کشتار از روستاییان به زور مسلح شده در کردستان ترکیه را، منتشر کرد و مسئولیت این جنایت را به عهده گرفت میتوان از شاخه ایرانی آن، پژاک، هم انتظار به عهده گرفتن ترورهای شان در کردستان ایران را داشت.

اگر پ ک ک اعدام زنان و مردان در صفوف خود را به «جرم» عاشق بودن اعتراف کرد و به اطلاع عموم رساند، میتوان از پژاک هم قبول کرد که به باجگیری مردم و کولبران در کردستان ایران و عراق، اعتراف کند و آنرا به اطلاع عموم برساند.

پژاک شاخه ایرانی سازمانی است که کسانی که از صفوف آن جدا میشوند، بدلیل ممنوعیت و مجرمیت این اقدام از طرف پ ک ک، ناچارند شبانه و یا در فرصتی مناسب فرار کنند. سیاست تا به همین امروز پ ک ک، تعقیب این فراریان، و در صورت موفقیت، مجازات مرگ و اعدام آنها بوده است. سامان دانشور به همین جرم از طرف پژاک ترور شد.

طبق پرنسیب ادعایی این سازمان، اولاً چرا این سیاست رسماً و علناً به اطلاع افکار عمومی نمی رسد؟ در ثانی چرا تا این لحظه لیست ترورهای انجام شده، موفق یا نا موفق، را به اطلاع عموم برسانند؟

عثمان اوجلان، از رهبران سابق این سازمان که بدلیل اختلاف سیاسی با بقیه رهبری این سازمان، از چند سال پیش از آن حزب جدا شده است، در یک مصاحبه از نقشه ترور خود توسط پ ک ک میگوید و پ ک ک تا امروز هم نه در تائید و نه در رد آن کام حرفی نزده است!

اینکه پ ک ک در کردستان ترکیه، رقبای سیاسی خود را با به گلوله از فضای سیاسی حذف میکند را همگان و بویژه مردم در کردستان ترکیه میدانند. پژاک میتواند رسماً و علناً بگوید در صورت توان، نقشه شان برای ترور و کشتارهای سیاسی در کردستان ایران چیست؟ میتوان اعلام کنند در کدام هماهنگی ها با جمهوری اسلامی قرار است این نقشه اجرا شود؟

اینکه پ ک ک، یک شبکه وسیع باجگیری در تعداد قابل توجهی از شهرهای اروپا و قبل از همه در آلمان سازمان داده است، علنی است. خود پ ک ک مدعی است که مردم هم باید به انقلاب شان کمک مالی کنند و نام این باجگیری همراه با تهدید را «کمک رسانی به انقلاب» میگذارد. سیاستی که پژاک در کردستان ایران در پیش گرفته و از سرگردنه بگیری و باجگیری از کولبران در مرزها بعنوان «کمک رسانی» مردم نام میبرد. آیا میتوان خواهش کرد گزارش مفصل فعالیت های مربوط به «کسب کمک مالی» ماهانه و سالانه را به

اطلاع عموم برسانند؟ آیا میتوانند لیست کسانی که حاضر نشدند و یا قادر نبودند «داوطلبانه» کمک مالی کنند و رپوده شدند، شکنجه شدند، تهدید به مرگ شدند و یا مانند سوران اختر ثمر ترور شدند را به اطلاع عموم برسانند؟

سوال دیگری؟

در مقابل امکاناتی که از جمهوری اسلامی دریافت میکنند، چه نوع فعالیت هایی در دستور است؟ مگر قرار نیست طبق ادعای خودشان، تمام عملیات ها و فعالیت های شان را به اطلاع افکار عمومی برسانند؟

پ ک ک و شاخه ایرانی آن پژاک به این سوالات پاسخ نخواهند داد! اما اشتباه است که استنباط شود که این سازمان گزارش مربوط به این فعالیت ها را به مردم نمیدهد. اینها گزارش تمام این جنایات شان را نه رسمی در گزارش علنی و رسمی، بلکه در محل، در تهدیدات و شاخ و شانه کشیدنیهای خود علیه «متخلفین» به مردم میدهند تا به همه «بفهمانند» که هر کسی طبق دستور این سازمان عمل نکند، چه سرنوشتی برای خود رقم میزند. ایجاد رعب و وحشت بین مردم، برای تبعیت از این سازمان، تنها ابزار این سازمان است. از این زاویه، اینها دقیقاً تاکتیک داعش را در برخورد به مردم بکار میبرند؛ ایجاد رعب و وحشتی که مو بر بدن مخاطب سیخ کند.

یک سوال واقعی؛

با جریانی که به نام مبارزه برای «کورد» مرتکب اینهمه جنایت و کشتار در حق همین مردم میشود چه باید کرد؟ اینها که حتی برای برادر عبدالله اوجلان و یکی از اعضا سابق رهبری خود، هم نقشه ترور میریزند، برای آزادی مردم، برای حق اظهار نظر تره خرد میکنند؟ یک حزب به اصطلاح سیاسی که تقریباً از هر طیف و قشری کشتار میکند؛ از کدخدای آبادی تا معلم روستا، اولی به اتهام نمایندگی دولت و دومی به اتهام تدریس به زبان ترکی، از ترور دختر و پسران در صفوف خویش به جرم عاشق شدن، تا ترور کسی که حاضر به باج دادن به آنها نیست، را نباید از میان خود طرد کرد؟

آخرین سوال

بیش از سه ماه از اطلاعیه رسمی پژاک و انعکاس آن در میدیای کرد زبان، مبنی بر باجگیری از کولبران در مرزها، آنهم به بهانه مقابله با کرونا، میگذرد. بیش از چند هفته از آخرین ترور توسط پژاک و اعتراض مردم آزادیخواه به این تروریسم عریان میگذرد و هنوز خبری از اعتراض کومله، سازمانی که خود را نماینده «مردم زحمتکش کردستان» معرفی میکنند، به این تروریسم آشکار نیست. منزوی کردن چنین بانندی که نقش مرزبانان باج بگیر جمهوری اسلامی، حاکم شرع را بازی میکنند، نیرویی که در کنار دستگاه سرکوب رژیم به نا امن کردن زندگی مردم دست میزند، حداقل کاری است که یک جریانی مدعی چپ میتواند انجام دهد.

چرا سازمانی که سنگ دفاع از کولبران در کردستان را به سینه میزند و یکی از اعضا رهبری اش «فعال» دفاع از حقوق کولبران در کردستان است، در اعتراض به تعرض و ترور یکی از کولبران خفه خان گرفته است؟ جواب ساده است: کومله مشغول «کسب رهبری در جنبش ملی کردستان» است و برای آن به حمایت پ ک ک و پژاک نیاز دارد. مسئله به همین سادگی است! دوستانشان کومله در شورای همکاری نیروهای چپ اولویتهای دیگری دارند و انتقاد از باند پژاک میتوانند در صفوف «آلترناتیو سوسیالیستی» شان ترک بیندازد، دلیل ورود با تاخیرشان به مسئله همین است.

دفاع نیروهای سیاسی در کردستان از زندگی، مبارزه و امنیت مردم نه فقط در مقابل جمهوری اسلامی که در مقابل هر نیروی ارتجاعی و باند سیاهی، رابطه این نیروها را با مردم و طبقه کارگر و جایگاهشان در مبارزه طبقاتی نشان میدهد. جایگاهی که هیچ درجه از خودفریبی، تبلیغات و هیاهو نمیتواند آنرا از چشم پنهان کند.

نه قومی نه مذهبی زنده باد هویت انسانی

دلایان کلیه در راس مجلس (این جانور کیست؟)

مصطفی اسدپور

mostafa.asadpoor@gmail.com



مجلس شورای اسلامی در آغاز دور جدید خود حسینعلی شهبازی را به سمت رئیس کمیسیون بهداشت و درمان تعیین کرد. ایشان قبلاً به عنوان دلال و کارشناس مدافع بازار معاملات کلیه شهرتی بهم رسانده است. اظهارات شهبازی مبنی بر "چه اشکالی دارد وقتی فرد در فقر است کلیه خود را بفروشد؟"، همسان با اظهارات تیم "پژوهشهای طبی" جوار کوره های آدم سوزی آلمان نازی برای ننگ تاریخ یک ملت کافی است، کهنه نمیشود، فراموش نمیشود. برای تاریخ ایران، همین مجلس و همین نماینده و کمیسیون بهداشت و درمانش برای تباهی و رسوایی هفتاد پشت شجره انسانی بس است. بعلاوه این مورد معین نه شباهت، بلکه تکرار تاریخ است که عرض اندام میکنند.

اینجا "فرد در فقر" جای یهودی بخت برگشته مینشیند، و سرنوشت دردناکی را نه در نهانخانه دور افتاده در لهستان، بلکه علناً و قانوناً در شهر پس از شهر از سر میگذرانند. تکرار این تاریخ ترسناک تر است. توضیحات بیشتر ایشان و در عین حال کمترین آشنایی با واقعیات پدیده شوم بازار کلیه در ایران جای تردید باقی نمیگذرد. نه حسینعلی شهبازی و نه هیچ یک از نمایندگان مجلس هرگز نمیتواند از انبوه شواهد مربوط به سرنوشت کلیه در ایران بی خبر باشد، نمیتواند از انبوه شواهد مربوط به سرنوشت دلخراش هم فروشندهگان و هم خریداران کلیه خود را به نفهمی بزند. در کوچه پس کوچه های محلات حاشیه شهرها تیر چراغ برق یکی پس از دیگری از آگهی داوطلبین فروش کلیه موج میزند. خطوط کج و معوج، تکه کاغذی نیمه مجاله، متون التماس گونه و قیمت های نازلتر از مخارج تنقلات مصرفی روزانه آبدارخانه مجلس گویای جستجوی سراسیمه هزاران انسان است که خیره به تلفن خود منتظرند که چنگ در اعماق شکم خود بیاندازند. در این میان خونسردی و فخرفروشی "عالمانه" شهبازی است که میفرماید: "این موضوع عوارض و مشکلات خاصی ندارد و انسان های زیادی هم با یک کلیه زندگی می کنند!" قدر مسلم این است که در قصابخانه مرکز "پژوهشهای پزشکی" جوار کوره های آدم سوزی آلمان انبوهی از این افاضات یافت میشد که شرافت و شعور بشری همه را مهر و موم کرد، محقق و تحقیقات را به زباله دانی تعفن و بربریت سپرد. حیف است که گوش شنوایی نیست، حال هر شخص مطلع و با وجدان از این افاضات بهم میخورد، و ادعای جناب شهبازی تاریخ پزشکی باستانی ایرانی-اسلامی را با یک جایز نوبل مزین نمیسازد!

آنچه به شهبازی میدان میدهد، از او کسی میسازد، نه ترسحات خزعبلات پزشکی او بلکه عقل معاش و منافع اقتصادی، قابلیت و خرمردندی ایشان در حرفه بازارگرمی است. حرف حساب شهبازی روشن است: "زمانی که ما در مورد اقتصاد مقاومتی صحبت می کنیم بهترین کار همان پیوند کلیه است. چرا که هزینه ها نیز کاهش می یابد چون دیالیز هزینه های بسیار بالایی دارد و تعداد زیادی دستگاه باید خریداری شود." در مقابل این منطق، بقول خود او "پس به نظر من هر کسی باید به دنبال کار و تخصص خود باشد. زیرا وقتی کارهای تخصصی به عهده خود متخصصین همان رشته گذاشته شود نتیجه بهتری می گیرند." امروز با شهبازی در سمت رئیس کمیسیون بهداشت و درمان، بلاخره، در و تخته در قاموس و کارکرد مجلس، فلسفه وجودی این ارگان با هم جور میشود. "چه اشکال دارد ... جناب شهبازی نه یک عبارت شلخته جدا افتاده از دهان یک چخ بختیار در جمع فراماسیون باسن های فربه اسلامی سرمایه در بهارستان، بلکه دقیقاً یک پلاتفرم است. این پلاتفرم، با همان استدلال و توجیحات، از دهان سایر تریبونهای مجلس و دولت شناخته شده است. همین "چه اشکال دارد ..." از جمله شب و روز از دهان محجوب و کمیسیون کارگری او در توجیه قربانگاههای میلیونها کارگر به بیرون پرتاب میشود.

همین "چه اشکال دارد ..." از جمله توجیه بازار جهنمی تن فروشی زنان است که یک سر آن در دست باندهای وابسته به سپاه، سر دیگر آن در بیزینس صیغه در صنعت پوینده توربسم و هتل داری و تنه اصلی آن در نهادینه کردن بی حقوقی زن و نزول شرافت انسانی جامعه در گردش است. جوهره پلاتفرم ذکر شده "اقتصاد" است و بسته با مشتری و بازار در انواع بسته بندی، "اقتصاد مقاومتی"، "اقتصاد دانش بنیان"، "کارگر پناه"، شهر فرنگی از قهر و آشتی با تدبیر و توسعه و کارفرما؛ کله معلق دوستی و دشمنی با افغانستان تا برجام ... تنها چفت و بست آن کارگر ارزان و بی حقوق است. در آن جامعه "فرد در فقر" محصول اتفاقی اقتصاد و چیزی در حاشیه آن نیست. فقر یک نگون بختی و حاصل اراده یا طینت فردی نیست. حکومت، و مجلس بعنوان ارگان قانونگذار و بخش مهمی از طبقه حاکم منتظر نمینشوند، سرنوشت را از آسمانها به زیر کشیده اند، بدبازی و فقر سازمان داده میشود، فقر با استیصال، هر دو با هم به زندگی قربانیان تزریق میشود. در این مجلس دستمزد پایه زیر خط فقر رقم میخورد؛ با یک چرخش قلم و مصوبه عدم شمول قانون کار، ارزش زندگی میلیونها نفر کارگر به هیچ سقوط پیدا میکند؛ صدقه سر مجلس بیمه بیکاری معادل یک قاب دستمال مصرف شده است، بیمه های درمانی، باننشستگی، امنیت کار و لیست طولانی از حق و ملزومات پایه ای زندگی کارگر و خانواده اش پوچ و بی اعتبار است. در لابلای این مصوبات است که کارگر دندان (و پس، دندان پزشکی) لازم ندارد، مسکن برایش حیاتی نیست، کارگر مگر قرار است چقدر عمر کند که سر و کارش به هر دو کلیه سالم بیافتد؟ کارگر از منظر مصوبات مجلس انسان نیست. نه کتاب میخواند، نه تفریح میکند، نه از آسایش خیری هست و نه در ایام پیری روی روز خوش میبیند. این یک تونل، یک "کوره آدم سوزی"، کوره پر کار نفی و در هم کوبیدن حرمت و حق و انتظارات کارگر و زحمتکش جامعه است. اما این پایان سناریوی طبقه حاکم برای طبقه کارگر نیست. طنز بغایت تلخ آنجاست که خود بورژوازی یک بار دیگر، بعنوان راه نجات و آلترناتیو سر راه سبز میشود. هر چقدر سرمایه در مقابل "حق کارگر" یک قلتشن بیرحم و بی گذشت است؛ زبان درازی و گستاخی بورژوازی در مقابل "کارگر در فقر" مرزی نمیشناسد، تماشایی است که چگونه طرفدار آزادی "انتخاب" کارگر میشوند، تماشایی است که سفره ای از آلترناتیوها در مقابل کارگر باز میشود. بناگهان کارگر میتواند اضافه کاری کند، به کار کنتراتی تن دهد، کودک خود را به بیگاری بسپارد، بناگهان گذرگاههای "امن و آزاد" برای تن فروشی زنان طبقه کارگر یافت میشود، بناگاه "کلینیک پیوند کلیه" با "جراحی سنتی ایرانی" از هر محله سر در میاورد... و همیشه دست بر قضا سر و کله یک امام برای تکلیف مراتب شرعی، و یا دست کم یک "متخصص امر" برای کارچاق کنی پیدا میشود. و رذیلانه تر اینکه، بناگاه همه چیز به انتخاب آزاد قربانیان نزول پیدا میکند؛ و وقت آن میرسد که دلایان مجلس همه تجارت کثیف کلیه را به "تمایل آزادانه" فروشنده و خریدار حواله دهند. قبلاً نیز والدینی که گویا با اراده خود جگر گوشه خویش را به کار میسپارد، یا زنانی که با اراده خود به تن فروشی روی میاورند، مواجه بوده ایم!

امروز و هر چه میگذرد، بیش از پیش، بازار کلیه در ایران، بخصوص تا آنجا که به طبقه حاکم مربوط میشود، به زیر مجموعه موضوع معیشت تبدیل شده است. قانون وحشی عرضه و تقاضا در مورد کلیه اوج بیشرفتی دولتی است که مساله را به بیمار حواله میدهد، و خود را از هر مسئولیتی در مقابل عواقب آن عقب میکشد. این معامله، از هر سر سود، را باید پر سود ترین معامله مافیایی قرن بحساب آورد. پیامدهای دردناک و غیر قابل جبران آن به یکسان پای فروشنده و خریدار را میگیرد و اساساً بیمارانی با شرایط بسیار وخیم تر را بجا میگذارد. این پدیده یک سیکل معیوب را میسازد، همان تعداد که از تنگنای معیشت به فکر فروش کلیه میافتند، در بازار با زحمتکش مشابهی روبرو میشود که بخاطر عدم توانایی تامین مالی مخارج بیمارستان به بازار سیاه کلیه حواله داده شده است. بازار کلیه یک جمعه بازار تحقیر جان و تن طبقه کارگر است. باید به این وضعیت پایان داد.

اولین بارقه های یک مبارزه متحد و قدرتمند بر سر دستمزدها و بیمه بیکاری دهان یوازه گوی دلایان حقیر گوشت و خون بشری را گل میگیرد، پته شان را روی آب میاندازد و دکانشان را تخته میکند. تا آن موقع باید چهارچشمی مراقب دله دزدهای کمیسیونهای بهارستان از جیب و کلیه و خرت و پرت های دیگر خود بود.

(نقل قولها از: "چه اشکال دارد...، سایت خبری مشرق نیوز، دهم اسفند ۱۳۹۵)

زن در عفونتی به نام جمهوری اسلامی

مظفر محمدی

mozafar.mohamadi@gmail.com



ابلهانه است اگر در مذهب و اسلام نظامی به نام جمهوری اسلامی سراغ پدیده ای به نام زن را گرفت تا ضد زن بودنش را ثابت کرد. ارجاع به آیات و شرع و فقه اسلامی ابلهانه ترین توجیه در باره زن هستند. پدیده زن در جمهوری اسلامی را باید در بیرون از این عفونت های مذهبی و ایدئولوژیک هم جستجو کرد. آیات و شرع و فقه مذهبی، فقط توجیهاتی مسخره اند که رهبران جمهوری اسلامی پشت آن قایم شده تا عوام نادان را بفریبند و کار دیگری نکنند.

زن در نظام جمهوری اسلامی، موضوع و مشغله ای متعفن و فریبکارانه همه رهبران ریز و درشت جمهوری اسلامی است. فقهای حوزه ها، امامان جمعه، کلید داران امامان و امام زاده ها، وزرا، وکلا، قضات، روسا و مدیران دولتی و خصوصی، همه و همه یک گله ی بی شرف و تا مغز استخوان فاسد و ضد زن هستند. و این ضدیت فقط از سر ایدئولوژی مذهبی و اسلامی شان نیست. زن در نظام های سرمایه داری کالا است. ایدئولوژی اسلام، زشت ترین و وقیحانه ترین ابزار توجیه کالا بودن زن در نظام سرمایه دارانه ی جمهوری اسلامی است. یک کارگر و کالای جنسی برای به تصرف و مالکیت در آوردن و خرید و فروش در صنعت و تجارت سکس و یک کارگر ارزان با مزد بسیار کم تر از مرد در کارخانه، در کار بی اجر و مزد خانگی، در مزارع چای و برنج، پشت داریست های قالی، قطعه کاری و کار کنتراتی در منازل برای بازار و ...

زن دو ابزار مادی و در خدمت نظم وقیح و گندیده ی سرمایه داری جمهوری اسلامی است:

یکی- زن برده و ابزار سوء استفاده و تجاوز جنسی شرعی و غیر شرعی است. کافی است عضوی در نظام جمهوری اسلامی باشید تا بتوانید علاوه بر چند زن برده جنسی، صیغه های بدون مرز و برده های بی پناه داشته باشید. این نظام به تمام معنای کلمه، جمهوری فحشا است. در جمهوری فحشا و بردگی جنسی زن، تجاوز، خشونت، کشتن و سربریدن زن قانونی است. مرد تابع این نظم، یک جانور وحشی و افسار گسیخته و متجاوز به حقوق و جسم و روح و حرمت انسانی به نام زن است. این بردگی جنسی را به اشکال مختلف و متفاوت در زیرزمین کلیساها و عشرتکده های "متمدن" ترین نظام های بورژوازی جهان هم می توان دید.

دوم- زن کالایی پول ساز هم برای نظام جمهوری اسلامی است. علاوه بر شبکه مافیای قاچاق سکس از ایران به کشورهای خلیج، در هر حوزه علمیه و مقابر و مرقد های امامان از قم تا مشهد و منازل و دفاتر همه ی امام جمعه های شهرها، آخوندها و چاقوکشان اسلامی شان بساط تن فروشی رسمی دایر و مدیریت می کنند. این تاجران صنعت سکس، از قبل صادرات و فروش دختران جوان و زنان بیوه و حتی زنان شوهر دار بینوا با ابزار تصرف زن چه دائم و چه موقت "صیغه"، پول پارو می کنند.

این که در جمهوری اسلامی زن بی حقوق و برده نگه داشته می شود بخاطر پایبندی و وفاداری حاکمان و رهبران و مبلغین و صاحبان ثروت به ایدئولوژی اسلامی نیست. کسانی که در آیات و حدیث و فقه و شریعت دنبال حق زن هستند، فریب خوردگان و ابلهانی بیش نیستند. گویا تغییر بندی در شریعت می تواند موقعیت زن را در جامعه بهبود بخشد.

بردگی زن معلول علتی به نام آیات و احادیث نیست، ماحصل نگه داشتن زن در موقعیتی پست و درجه چندم برای استفاده های ابزاری مادی است. تغییر

این موقعیت در ویران کردن این نظام است. بهر درجه صاحبان قدرت و ثروت را چه در لباس آخوند در نهادهای دولتی حاکمیت و کمپانی های پول ساز مقابر و امامان و یا در کت و شلوار و یقه های سفید در نهادهای دولتی و مجلس و قضایی و صاحبان و مدیران شرکت ها و روسای ادارات پس برانی، حلقه های زنجیر بردگی زن هم بریده می شوند.

به اندازه ای که دولتمردان معمم و مکلای جمهوری اسلامی شهوت سیری ناپذیر تجاوز جنسی و استفاده ی مالی از زن را در قوانین و خصلت ضد انسانی و درون متعفن شان دارند، به همان اندازه میل و تلاش خستگی ناپذیر در زنان برای رهایی از این بردگی جنسی و کالایی آشکار و نهفته است. این جدالی بین اسلام و شریعت و حق زن نیست. جدالی برای رهایی از بردگی جنسی و جسمی و کالایی است. درست همانند جدال طبقاتی کارگران علیه سرمایه داران. بهر درجه زن به آگاهی و دانش و تحصیل و شغل و استقلال اقتصادی دست یافته است، این زنجیر بردگی سست و بی اعتبار و گسستنی شده است.

کسانی که فکر می کنند تغییر چادر به مانتو و مقنعه به روسری نازک، صرفا دهن کجی به مذهب و آیات و شریعت است، جاهل اند. تلاش و مبارزه ی زنان برای هر تغییری، در دل خود رهایی از بردگی جسمی و جنسی و کالایی را دارد، بازگشت حرمت و انسانیت به بشر و ازدیخواهی و برابری طلبی در مقابل استفاده ی ابزاری از نصف انسان های جامعه است. هر اندازه تلاش برای آزادی پوشش یا حتی گرفتن، خوشایند است اما بخش آگاه زنان ایران هیچوقت به این تغییرات ظاهری دل خوش و قناعت نکرده و نمی کنند. زمانی زن بعنوان انسان برابر در جامعه است، که به ریشه ی این نابرابری دست می برد. بدون برابری اقتصادی، آزادی زن کامل نیست. به همین دلیل است آزادی و برابری زن و مرد امر طبقه کارگر است. بدون رهایی طبقه کارگر، بدون برابری و سوسیالیسم، رهایی زن از بردگی جسمی و جنسی و کالایی ممکن نیست.

بردگی زن با لغو بردگی مزدی بطور کامل پایان می یابد. زنان آگاه در ایران نزدیک نیم قرن است به ریش آیات و شریعت و فقه خدایان قدرت و ثروت می خندند. کسانی که آزادی و رهایی زن را در نافرمانی مدنی جستجو می کنند، یا خود جاهلند و یا فریب کار حضور زنان در صفوف اول اعتراضات اجتماعی دی ماه ۹۶، آبان ۹۸، کشتار مسافران هواپیما، شرکت و حمایت از اعتصابات و اعتراضات کارگران، معلمان، بازنشستگان، پرستاران و ... نشان داد که مبارزه برای رهایی زن، در تحقق خواست ها و شعارهایی است که خود زنان و دختران جوان با صدای رساتر از دیگران، فریاد زدند. این نشانه ی عبور مبارزه ی زن در ایران از «چهار شنبه های سفید» و نافرمانی های گویا فقط علیه مذهب و شریعت است. بخش آگاه زنان در ایران دست به ریشه برده اند. رهایی خود را در گرو رهایی کارگران و زحمتکشان و تنگ دستان و محرومان می دانند. زمانی که حجاب اجباری در آتش سوزانده شود، این نه صرفا ایدئولوژی مذهبی و آیات و احادیث و شرع است که می سوزد، این موقعیت صاحبان قدرت و ثروت مذهبی و غیر مذهبی است که در آتش خواهد سوخت.

تا زمانی که حاکمان و سرمایه داران در قدرتنند تلاش صاحبان زر و زور برای نگه داشتن زن در موقعیت بردگی جنسی و جسمی و کالایی ادامه خواهد یافت. موقعیت زن بدون باز پس گرفتن این قدرت، تغییر اساسی و غیر قابل بازگشت نمی کند. جنبش برابری زن و مرد در ایران راه خود و رهایی خود را در رهایی طبقه کارگر و زیر و رو کردن نظام سرمایه دارانه ی با یا بدون مذهب جستجو می کند. سکولاریسم بورژوازی ملی وطنی، غربی یا شاهی کلاهی است که دیگر سر زنان آینده ی ایران نمی رود. برابری کامل زن و مرد و رفع هر گونه تبعیض و ستم و نابرابری تنها کار سوسیالیسم و کمونیسم است. این واقعیت را امروز بشریت ازدیخواه و برابری طلب نه تنها در ایران بلکه در جهان با پوست و گوشت و استخوان لمس کرده است. زنده باد برابری زن و مرد بدون زنده باد سوسیالیسم، ناقص، معیوب و پروسه ای دردناک و کمر شکن است!

رهایه زن، رهایی جامعه است!

میان حقوق جهاشمول انسان، قانون اساسی دولت آتی شوراه است

طبقه کارگر و برده داران افسار گسیخته

اطلاعیه حزب حکمتیست (خط رسمی)

طبق اطلاعیه سندیکای شرکت واحد، اخیراً ۴۲ نفر از کارگران آذر آب اراک توسط قضات جمهوری اسلامی در شعبه ۱۰۶ کیفری به یک سال زندان و ۷۴ ضربه شلاق و یک ماه کار اجباری و بی مزد در راه آهن شهرستان اراک محکوم شده اند. «جرم» کارگران اراک اعتراض به بی حقوقی و راهپیمایی آنها در سال گذشته بوده است. همراه و همزمان با این حکم، دیوان عالی کشور حکم اعدام امیرحسین مرادی، سعید تمجیدی و محمد رجیبی سه زندانی که در اعتراضات آبانماه ۹۸ دستگیر شده اند را تأیید کرده است. طبق اخباری که سازمان حقوق بشر منتشر کرده است، این سه نفر پیشتر در دادگاه انقلاب تهران به حبس، شلاق و اعدام محکوم شده اند. وکلای این سه زندانی که «جرمشان» اعتراض به فقر و محرومیت و جنایات حاکمان بر مردم است، در تلاشند که این احکام اجرا نشود. همزمان سپیده قلیان برای «اجرای حکم» ۵ سال زندان راهی زندان قرچک شد.

این افسار گسیختگی در شرایطی است که هنوز عریضه کشتی های قوه قضائیه و ادعاهای پوچ یکی از جنایتکارترین سران حاکمیت، رئیس، مبنی بر «عطوفت و عدالت این دستگاه»، به گوشها میرسد. این در شرایطی است که هنوز منت گذاری آنها بر کارگران هفت تپه و ریاکاری در عدم اجرای حکم زندانیان هفت تپه، مزین میدیای رسمی است. این توحش آشکار اما از قدرت دستگاه سرکوب و موقعیت مناسب حاکمان سرچشمه نمیگیرد. این اوج استیصال و درماندگی حکومتی است که پرده از توحش او نه تنها برداشته شده که جامعه عموماً و طبقه کارگر ایران بطور ویژه او را به چالش کشیده است. این آخرین خاکریز حاکمیتی است که برای ادامه حیات و ماندگاری در آن سنگر گرفته اند. احکام اعدام، زندان، شلاق و کار اجباری به جرم اعتراض به فقر، اعتراض به استبداد و بردگی، نه فقط طبقه کارگر و مردم آزادیخواه را عقب نمیراند، که عزم مردم برای رفتن این جانیان را جزم تر خواهد کرد. این بربریت کامل بورژوازی و دولت و قوه قضائیه شان از جانب طبقه کارگر جواب خواهد گرفت. مدتهاست دوره قمه کشتی و بربریت، دوره برده داری آهم از نوع اسلامی آن تمام شده است. مردم متمدن جهان مجسمه برده داران و برده فروشان قرون وسطی را در کشورهای بزرگ و قدرتمند جهان پایین می آورند و برده داران نوین از ترس جان خود هفت طبقه زیر زمین در کاخ سفید مخفی میشوند. برده داران مدرن در لندن و پاریس و برلین و... دست از پا درازتر خود و پلیس و اسبها و سگهایشان را به سکوت و آرامش دعوت میکنند تا که مورد حمله قرار نگیرند و پرچمهای سفید را بلند کرده اند که این دوره را سالم سپری کنند. در چنین دنیایی فقط استیصال و هراس از به زیر کشیده شدن میتواند دلیل این درجه از درندگی و دست و پا زدن حاکمان بر ایران علیه طبقه کارگر و مردم محروم باشد. این دست درازی ها و فرمان و احکام جلادان را باید قطع کرد و صادرکنندگان آنرا جای خود نشانند. جامعه ایران، مردم آزادیخواه و طبقه کارگر از هفت تپه و فولاد، از معدن کرمان تا آذر آب و هپکو، از پتروشیمی ها تا نفت و گاز و ... در جدالی انسانی برای رفاه و آزادی و عدالت با حکام جنایتکار هستند. جلا صدای پای این صف را شنیده است و چون مار زخمی به خود میپیچد. ما کارگران و مردم شرافتمند و عدالتخواه ایران سر این مار زخمی را خواهیم کوبید! این روز دور نیست! حزب حکمتیست (خط رسمی) ضمن محکوم کردن این توحش، طبقه کارگر و مردم شرافتمند را به اعتراض علیه این احکام و علیه بربریت جمهوری اسلامی فرامیخواند.

حزب حکمتیست (خط رسمی)

۲۴ ژوئن ۲۰۲۰



تندیس نین، در آلمان، در روز یکشنبه از صنعتی نین.

حوزه های بورژوازی جهان را رونمایی شد

سی سال پس از فروپاشی دیوار برلین، سی سال حاکمیت برزخی بنام بازار و «دمکراسی پارلمانی» بر جهان ما، سی سال رجز خوانی و عداوت آگاهانه بورژوازی با آلمان سوسیالیسم و مساوات طلبی طبقه کارگر، سی سال عربده های ضد کمونیستی قانون های فکری بورژوازی و سران و حکمرانان ریز و درشت جهان کاپیتالیستی، نتوانست امید و اعتقاد بشر به نین و رهایی از بردگی مزدی در قرن بیست و یکم را زیر خاک کند. جهان بدون نین، جهان مسخ شده بردگان و برده داران خواهد ماند؛ جهان بدون اراده نین برای انقلاب کارگری و تسخیر قدرت، جهان گرز چرخانی بورژوازی و هیولاهای آن خواهد ماند؛ نین چکیده اراده بردگان معاصر برای زیر و رو کردن جهان طبقاتی است؛ نین بر شانه های همان شبخی ایستاده است که بدرست مارکس در اولین سطر از مانیفست کمونیست «خطر» عروج آن را صد و پنجاه سال پیش گفته بود. دنیای کهنه، مرده است و تحرک سیاسی توده های میلیونی محرومان در میدان است؛ تندیس هیولاهای یکی پس از دیگری توسط بردگان مزدی بزیر کشیده می شوند و این بازگشت نین است که به اهتزاز درآمده است.

رفیق صدیق حسن گرامی جان باخت!

با کمال تأسف، بر اساس اطلاعیه هیئت اجرایی حزب کمونیست کارگری کردستان، رفیق صدیق حسن معروف به شیخ صدیق، عضو کمیته سلیمانیه حزب کمونیست کارگری کردستان، عصر امروز ۲۲ ژوئن ۲۰۲۰، بعد از چند روز دست و پنجه نرم کردن با ویروس کرونا در شهر سلیمانیه جان باخت. رفیق صدیق فعالی کمونیست، شخصیتی خوشنام و معتبر در جنبش کارگری و کمونیستی کردستان بود. حزب حکمتیست (خط رسمی) جان باخت رفیق صدیق حسن عزیز را به خانواده و بستگانش، به اعضا و کادر و رهبری حزب کمونیست کارگری کردستان و کارگران و مردم زحمتکشی که رفیق صدیق حسن یار و یاور و دوستشان بود، صمیمانه تسلیت میگوید.

یاد رفیق صدیق حسن همیشه گرامی است.

حزب حکمتیست (خط رسمی)

۲۲ ژوئن ۲۰۲۰

مشور سرنگونی جمهوری اسلامی را به پرچم خود تبدیل کنید

«صدای هفت تپه فراتر از کارگران آن است»

امروز هفتمین روز اعتصاب یکپارچه کارگران هفت تپه است. اعتصابی که همه بخشهای هفت تپه را در بر گرفته و کارگران و فعالین هفت تپه با هوشیاری، تلاش عوامل کارفرما و دولت برای ایجاد تفرقه در میان خود را یک بار دیگر خنثی کردند. خواست و مطالبات کارگران هفت تپه از جمله شامل: «پرداخت حقوق های معوقه، خلع ید کارفرمای اختلاسگر و برچیده شدن بخش خصوصی از هفت تپه، تهدید دفترچه های درمانی و خدماتی، بازگشت به کار همکاران اخراج شده، بازگرداندن ثروت های اختلاس شده به کارگران، بازداشت اسد بیگی و مجازات حبس ابد برای اسد بیگی و رستمی» است.

کارگران هفت تپه خواستار پشتیبانی هم طبقه ای های خود و همه تشکلات، نهادهای کارگر و اقشار زحمتکش جامعه شده اند. سندیکای هفت تپه طی اطلاعیه ای که ۳۰ خرداد منتشر شده، اشاره کرده است:

«صدای هفت تپه و مطالباتش فراتر از صدای کارگران آن است؛ صدای همه هم سرنوشتان، فرودستان، زحمتکشان و ستم دیدگان این کشور است که نان را از سفره های شان ربوده اند و ثمره نیروی کارشان را هم نپرداخته و سرمایه های شان را به غارت برده اند. آنان را بدون بیمه و درمان و مزد شایسته به دست بیرحم گرسنگی و بیماری به حال خود رها کرده اند و مطالبه گران پیگیرش را به جرم حق خواهی به بند و زندان و شکنجه و بیکاری و گرسنگی مضاعف محکوم کرده اند. هیچ نبردی را هیچ بخشی از مطالبه گران طبقه ما به تنهایی نمی توانند به پیروزی برسانند، اگر حمایت همه جانبه هم طبقه ای ها را و همسویی گسترده رسانه های آنان را همزمان باخود نداشته باشند. پیروزی و شکست مطالبه گری کارگران هفت تپه، در پیروزی و شکست سایر هم سرنوشتان ما موثر است. هر طور که می توانیم پژواک صدای کارگران اعتصابی هفت تپه باشیم.»

کارگران هفت تپه شایسته وسیعترین حمایتها هستند. شکست و پیروزی کارگران هفت تپه، شکست و پیروزی طبقه کارگر ایران است. تا کنون سندیکای شرکت واحد، کارگران شرکت آسفالت ماکادام شرق و و کارگران گروه ملی فولاد از اعتصاب کارگران هفت تپه حمایت کرده اند.

کارگران هفت تپه در این چند سال، متحدانه علیه همه دسیسه ها، توطئه ها، فشارها و پرونده سازی های امنیتی، زندان و اخراج و تهدید فعالین و نمایندگان آنها، توسط جمهوری اسلامی، دستگاه قضایی، وزارت اطلاعات و صدا و سیما و روسای محلی جمهوری اسلامی از امام جمعه تا استاندار خوزستان، از خانه کارگر و شورای اسلامی تا اسد بیگی ها و عوامل آنها در هفت تپه، ایستادند و با پرچمی رادیکال از عدالتخواهی کارگری دفاع و علیه استثمار و استبداد مبارزه ای قهرمانانه کردند. افشای اسد بیگی این فرزند خلف بورژوازی و جمهوری اسلامی و اختلاسهای او، وادار کردن قوه قضائیه به محاکمه او، افشا و بی آبرویی مقامات جمهوری اسلامی و همدستی مقامات و دستگاههای حکومتی با کارفرمای هفت تپه و بالاخره تحمیل عقب نشینی به جمهوری اسلامی و لغو احکام علیه فعالین هفت تپه و حامیان آنها، همگی دستاوردهای کارگران هفت تپه و حامیان و مدافعان آنها در جدال این دوره است. کارگران هفت تپه و نمایندگان آنها سخنگوی طبقه کارگر ایران و مدافع سرسخت عدالت برای جامعه بودند. مبارزه و اعتصاب امروز آنها گوشه ای از مقابله طبقه کارگر در ایران علیه استثمار و بی حقوقی این طبقه است. حمایت بی دریغ از کارگران اعتصابی وظیفه همه بخشهای طبقه کارگر، معلمان و بازنشستگان و مردم مبارز ایران و هر نیروی آزادیخواهی است.

حزب حکمتیست (خط رسمی) حامی پیگیر مبارزات کارگران هفت تپه در تمام ایندوره بوده است و بار دیگر همه کارگران و مردم مبارز را به حمایت از آنها فرامیخواند. هفت تپه صدای اعتراض طبقه کارگر است. هفت تپه ای ها تنها نیستند و باید صمیمانه از آنها حمایت کرد.

زنده باد اتحاد و همبستگی کارگران هفت تپه

زنده باد آزادی، برابری، حکومت کارگری

حزب حکمتیست (خط رسمی)

اول تیر ۱۳۹۹ - ۲۱ ژوئن ۲۰۲۰

hekmatist.com



صدای آزادی، صدای برابری

تماس با حزب

تلگرام حزب @Hekmatistx

دبیرخانه حزب

hekmatistparty@gmail.com

دبیر کمیته مرکزی: آذر مدرسی

azar.moda@gmail.com

تشکیلات خارج کشور حزب: امان کفا

aman.kafa@gmail.com

دبیر دفتر کردستان حزب: مظفر محمدی

mozafar.mohamadi@gmail.com

دبیر کمیته تبلیغات: فواد عبداللهی

fuaduk@gmail.com

حکمتیست هفتک

سر دبیر: فواد عبداللهی